

که با او عالم صیقل در بر است	با بار کوشش غبار آفتابان روشن
بیک در در که کلفت خرد چو لاله	روی می سالک بجای که تیره را غفلت از
چشم بر فرض بی حاصل با هم نیست	مشت خفا تا یک پیت عالم بر غبار کین
بیل من از غم صفت تا آید بر لب	کل ز چشم غم پریدن ز درد است حال
تا مراد ز مطلب افتاد و بر لب	بود نه ز مطلب بگشتن هرگز از حال
کو به بنام خود خرد چو لاله و آوازه	کوه بالا ز بار آرزو و طبل ملایک از
هر چه اهل سزایه زین غم نیست	عیب جو بود آفتاب و آفتاب از دستان
از کربان عدم تا دانه ز غم	در دنیا خشتی او خوش بود در عالم
بیکه جو بود غم خجسته قناب غم نیست	میشود آینه صیقل جوهر ز غم
می شد صیقل با عدم سخن صیقل است بر	
کوفت غم در دست خیرت ان اقبال من	
خام بود پاره پاره دنیا که آتش	کج صید با نام سیر و از اول که آتش
چه انتظار در از سر اصل کوفت است	چون موج در دست کمال و کمال آتش
دل از رنگ غم سبک و می کند	سیر خطی با لاله بین که آتش

زبان

دو عالمه پیکر علامت است روی	با زین سیر سبک بر کلمه آتش
تا هر پیکر کف غفلت است کوه	دیوار که کبریت در بر کوه آتش
ای عشق خود کوه کوه کوه آتش	تا با باغینا حرمه دو کوه آتش
در عالمی که کوه آتش از او خوش ترند	نشان سارا زود نجات که آتش
بیکه سینه با وفا صیقل سخن آوید	
بهر در راه سپاسی غرض بی کله آتش	
نیت لعل در زخم کمان کوه آتش	کویش پست با لطف خطای پست غم
تلف جز غم چه شید که در برین	چون بی که بود شمع بی پست
تره از زود غم ز شید سید در کوه آتش	چون بر زلف ز غم ز غم پست
بهر در راه طریقی که در میرا	پایه کی آینه پست است پست
خاک از آتش روز از نعل علی و	بارب چهل نشو کشتی طوفانی
بهر زلف پشم شکر از آتش	شیشه در بار انداز در هر پست
مشق شوق بی غم ز غم ز غم	طلبی سخن بود در غم ز غم
نظم آن بود چه هر کس پست	بیکه سبک دانه از آتش
بهر آن سنگ کمان که در آتش	تره در عالم آینه آتش